**فقه: زکات، جلسه 50: 30/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب داشتیم روایت‌های زکات در اموال صبی را می‌خواندیم.

رسیدیم به این روایت چهارم باب، علی بن حسن بن فضال عن محمد و احمد ابنی الحسن عن علی بن یعقوب الهاشمی عن مروان بن مسلم عن ابی الحسن عن ابی عبدالله علیه السلام؛ این ابی الحسن در این سند را من نشناختم مراد کیست.

قال کان ابی یخالف الناس فی مال الیتیم لیس علیه زکاة؛ خب به تناسب این روایت که کان ابی یخالف الناس فی مال الیتیم، دو تا نکته را عرض بکنم؛ یکی اینکه مراد از این ناس چیست؛ یکی مراد از این کلمه مال چیست.

در مورد مال که در روایات دیگر هست؛ من جلسه قبل هم نمی‌دانم اشاره کردم یا نه، مال را عبارتی ابن اثیر دارد می‌گوید: المال فی الاصل ما یملک من الذهب و الفضه ثم اطلق علی کل ما یقتنی، یقتنی یعنی ذخیره می‌شود، به دست آورده می‌شود، و یملک من الاعیان و اکثر ما یطلق المال عند العرب علی الابل لانها اکثر اموالهم؛ کلمه مال در مورد ذهب و فضه احیانا اطلاق می‌شود. یعنی در اصل... حالا این مال‌هایی که اینجا هست، به کدام معناست؟ به معنای عام است یا به معنای خصوص ذهب و فضه است. این را باید در نظر داشته باشیم.

دربعضی روایات مال در مقابل مثلا غلات قرار گرفته؛ روایت ابوبصیر که بعد می‌خوانیم؛ لیس فی مال الیتیم زکاة و لیس علیه صلاة و لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکاة؛ مال در مقابل آنها قرار گرفته. و این در مورد ذهب و فضه هم و بین ذهب وفضه و سایر چیزها هم احیانا اختلافی هست در ثبوت زکات و عدم ثبوت زکات. حالا این را داشته باشید تا ببینیم آیا می‌توانیم قرینه‌ای پیدا کنیم که مراد از مال در این روایت خصوص ذهب و فضه است یا مطلق اموال هست.

نکته دوم اینکه کان ابی یخالف الناس فی مال الیتیم؛ من مراجعه کردم ببینم فتوای عامه چگونه است. اکثر عامه قائل هستند که در مال یتیم زکات نیست. زکات هست معذرت می‌خواهم. البته یتیم خصوصیتی هم ندارد در این جهت؛ یعنی زکات اختصاصی به کبار ندارد، در صغار هم زکات وجود دارد.

من یک جمع بندی کردم اقوال اینها را؛ منابع اصلی‌اش این منابع است. حالا یک مقدار منابع فرعی هم بود، من حالا منابع اصلی را فقط اینجا آدرس دادم، منابعی که احیانا یکی دو تا مطلب توش هست آنها را نگفتم. سنن الترمذی، طبع بشار، جلد 2، صفحه 26؛ استذکار، جلد 3، صفحه 155 به بعد؛ مصنف عبد الرزاق، جلد 4، صفحه 66 تا 70 و یک مطلب هم در جلد 5، صفحه 20 آن هست. اموال ابن زنجویه، جلد 4، صفحه 36 تا 65؛ مصنف ابن ابی شیبه، جلد 4، صفحه 379 و 380؛ الاثار ابی یوسف، جلد 1، صفحه 457 تا 458؛ اموال قاسم بن سلام، جلد 3، صفحه 40 تا 50؛ مغنی ابن قدامه، جلد 2، صفحه 488.

این منابع اصلی این نقل اقوال هست. اقوال را سه تا قول اصلی دارد، دو تا قول فرعی دارد و یک نکته‌ای در مورد بعضی از این اقوال، بعضی از این اقوال یک نکته خاصی در موردشان هست که عرض می‌کنم.

آنهایی که قائل هستند، چیزهایی که عامه نقل کردند در مورد زکات دار بودنش. بعضی از عامه، اکثریت عامه قائل به زکات هستند، که اینجا یخالف الناس مراد همین اکثریت ناس است. و به خصوص اکثریت ناس در زمان امام باقر علیه السلام. در زمان امام صادق علیه السلام یک مقداری تا کمی افرادی که قائل به نفی زکات بودند هم به صورت جدی مطرح هستند. ولی زمان امام باقر علیه السلام اکثریت خیلی قاطعی قائل به ثبوت زکات بودند. کسانی که در مجموع منابع عامه من یادداشت کردم، البته یک مقداری ترتیب را رعایت کردم ولی ترتیب کامل نیست، دیگر حالا فرصت نکردم کامل نگاه کنم ترتیبشان را. فی الجمله ترتیبشان را رعایت کردم.

کسانی که قائل به زکات هستند، بنابر نقل عامه این اشخاص هستند؛ عمر، علی بن ابی طالب علیه السلام، عایشه، عبد الله بن عمر، حسن بن علی، قاسم بن محمد، این عبدالله بن عمر یک جا سالم عن ابیه نقل می‌کند، آن سالم که در یک موردی هست مراد همین پسر عبدالله بن عمر است. قاسم بن محمد من نشد نگاه کنم ببینم مراد از این قاسم بن محمد کیست. قاسم بن محمد معروف فقیه قاسم بن محمد بن ابی بکر است که جزو فقها بوده و امثال اینها؛ یک مقداری راوی‌اش را نگاه کردم در تهذیب الکمال، روایتش از قاسم بن محمد نداشت و حالا نیازمند به بررسی بود که نرسیدم آن را بررسی کنم که این قاسم بن محمد ابی بکر است یا کس دیگری است. معمول قاسم بن محمد می‌گویند باید قاسم بن محمد ابی بکر باشد. جابر بن عبدالله، عطاء، جابر بن زید، مجاهد، ابن سیرین، ربیعه، طاووس، سفیان ثوری، مالک بن انس و اصحابش، ابن شهاب که همان ظهری است، شافعی و اصحابش، قنبری، ابو عبید، ابن اویینه، حسن بن حی، ابن ابی لیلا، لیث بن سعد، ابو ثور، احمد بن حنبل، اسحاق که علی القاعده اسحاق بن راویه هست، و این یک گروه.

یک گروه دیگر کسانی هستند که قائل هستند زکات ندارد. یکی ابن عباس هست، ابراهیم نخعی هست، عبارتی از ابو ادریس خولانی هست که ظاهرش این است که ندارد. شعبی و شریح هست؛ من حالا عبارت شعبی وشریح را می‌خوانم نکته‌ای دارد.

سعید بن جبیر هست، سعید بن مصیب هست، از امام باقر علیه السلام هم نقل می‌کنند به ابو جعفر، که همین روایت کان ابی یخالف الناس فی مال الیتیم لیس علیه زکاة، سنی‌ها هم از امام باقر علیه السلام همین مطلب را نقل کردند و از حسن بن حی عن جعفر عن ابیه است. حسن بن حی، حسن بن بگذارید، بگذارید آدرسش را دقیقا به شما عرض کنم ببینم حسن بن حی بود یا حسن بن صالح بود؟ حسن بن صالح معذرت می‌خواهم. حسن بن صالح بن حی را حسن بن حی هم احیانا تعبیر می‌کنند ولی اینجا حسن بن صالح است. در اموال ابن زنجویه، جلد 4، صفحه 54 حسن بن

س: در آن گروه نخواندید اسم این را؟

ج: حسن بن صالح را خواندم. خود حسن بن صالح را خواندم ولی حسن بن صالح عن جعفر عن ابیه قال، این مراد امام باقر علیه السلام است. جعفر امام صادق علیه السلام است. عن ابیه قال لیس فی مال الیتیم زکاة؛ این لیس فی مال الیتیم زکاة همین تعبیری که در روایات ما هست عامه هم از امام باقر علیه السلام این را نقل کردند.

س: حسن بن صالح بن حی است؟

ج: همان حسن بن صالح بن حی معروف است دیگر.

اینها زیدی عامی هستند نه زیدی خاصه. زیدیه

س: روسای زیدیه هستند

ج: از روسای زیدیه هستند ولی جزو عامه تلقی می‌شود و جزو چیزهای عامه هستند نه خاصه. حالا که گفتید من یک توضیحی برایتان بدهم. ببینید عامه دو گروه هستند؛ یعنی زیدیه دو گروه اصلی هستند. یک گروه کسانی هستند جزو شیعه حسابم می‌شوند که جارودیه از زیدیه از این گروه هستند. یک گروهشان هستند، جزو عامه حساب می‌شوند. آنها مثل بتریه‌شان، مثل صالحیه‌شان، حالا حسن بن صالح جزو صالحیه است. حالا یک مقداری ممکن است اینها را با همدیگر به یک معنا بتری حساب کنیم به یک معنا حساب نکنیم.

علی ای تقدیر آن چیزی که هست آن این است که زیدیه خاص که جزو شیعه هستند، با امامیه فرقشان این است؛ امامیه سه تا اصل وجود دارد که یک شخص را امامی می‌کرد، امامی به معنای عام. امامی می‌کرده، یکی قائل به نص بودند، نص جلی؛ یکی قائل به ضرورت امامت بودند و اینکه امامت جزو اصول دین هست؛ و یکی دیگر نمی‌دانم عصمت امام است، حالا باز، به این دو تا، به هر حال سه تا اصل دارند در چیز این را دارند در فصول

س: عام به معنای فطحی و اینها هم می‌شوند؟

ج: آره آره

اینها عقیده‌شان این است حالا نص جلی را معنا کنم؛ نص جلی این است که قائل هستند که حضرت امیر صلوات علیه به اسم از سوی پیغمبر(ص) تعیین شده اصلا. این امامیه هستند. در مقابل زیدیه‌ای که امامی نیستند ولی شیعه هستند، آنها کسانی هستند که قائل هستند که امام به اصطلاح پیغمبر(ص) حضرت علی(ص) را با وصف تعیین کرده، نص خفی تعبیر می‌کنند. و روی همین جهت کسانی که قائل به امامت نیستند را فاسق می‌دانند نه کافر. بر خلاف امامیه که آنها را کافر می‌دانند. البته این کافری که اینجا مورد کلام است کفر کلامی است نه کفر فقهی. کفر کلامی یعنی در قیامت در صف کفار می‌شوند. زیدیه‌ای که از شیعه هستند امامت را جزو فروع دین می‌دانند نه جزو اصول دین؛ به خلاف امامیه‌ای که امامت را جزو اصول دین می‌دانند. اینها خلافت را این شکلی هستند.

اما زیدیه‌ای که از عامه هستند، اینها

س: خلفا را چه

ج: خلفا را قائل نیستند.

س: فطحی‌ها چه؟

ج: حالا توضیح دارم می‌دهم. زیدیه‌ای که از عامه هستند، اینها کسانی هستند که امامت را حق امیر المومنین(ع) می‌دانستند، ولی حق قابل تفویض. می‌گفتند حضرت امیر(ع) با تفویض حق خودش به خلفا خلافت آنها را مشروع می‌دانستند. خلافت خلافا را... البته در مورد عثمان یک بحثی هست که عثمان را قبول دارند یا ندارند، یا شش سال اولش را قبول دارند؛ یک بحث‌هایی در مورد خصوص عثمان است و حالا در داخل پرانتز چیزی بگویم، من اخیرا به ذهنم رسیده که حالا شاید هم جایی دیدم، ولی داشتم مطالعه می‌کردم مروج الذهب را به ذهنم رسید مسعودی علی القاعده باید زیدی باشد، آن زیدی عامی. به دلیل چیزی که مسعودی مروج الذهب در مورد زید استشکل تعبیر می‌کند و در مورد عمر و ابوبکر خیلی تعریف می‌کند، در مورد عثمان تکذیب می‌کند. این دیدگاه، دیدگاه زیدیه است. این دیدگاه، دیدگاه زیدیه است و با زیدیه کاملا تطبیق می‌کند. و ایشان به اصطلاح امامی که قطعا نیست، واضح است امامی نیست، و ظاهرا زیدی است و زیدیه عامی هم هست نه زیدیه خاصه. و این که تفاوتی که بین صاحب مروج الذهب و چیزهای دیگر عامه‌های دیگر دارد همین به جهت زیدیه بودنش است. البته یک قدری سعی می‌کند دیدگاه خودش را پنهان کند، یک نوع پنهان کاری در دیدگاه خودش در کل این کتاب موجود است، ولی از مجموع چیزهایش به نظر می‌رسد که صاحب مروج الذهب باید زیدی عامی باشد.

س: بی شباهت به ابو الفرج یعنی نیست در این جهت؟

ج: ابو الفرج شاید زیدی خاصه باشد. من این را نمی‌دانم که عامه است یا خاصه. زیدیه بودنش مسلم است ولی آن که شاید مثلا جارودیه اینها باشد. آن را کمی باید دقت کرد که چیز هست، الان درست خاطرم نیست. ولی آن عامی است. به اصطلاح نسبت به ابوبکر و عمر کاملا معتقد است ولی نسبت به عثمان معترض است. این دیدگاه، دیدگاه بتریه و آن تیپ زیدیه هستند که اینها زیدیه عامی تلقی می‌شوند.

این نکته را بگویم زیدیه عامی از عامه دیگر به شیعه نزدیک‌تر است. زیدیه شیعه هم از سایر شیعه به عامه نزدیک‌تر است. اینها هر دویشان بینابین هستند؛ یعنی حد عامه زیدی هست، حد به اصطلاح شیعه هم از آن طرف زیدی هست. این است که گاهی اوقات مثلا عامه را که اطلاق می‌کردند در مقابل زیدی اطلاق می‌کردند؛ از آن طرف شیعه هم که اطلاق می‌کردند در مقابل زیدیه شیعه اطلاق می‌کردند. چون اینها یک حالت مرزی دارند، در مرز قرار دارند، این که گاهی اوقات بتریه را در مقابل عامی قرار می‌دادند، چون اینها یک حالت بینابینی دارند، ولی در معنای عامش که دو گروه ما بکنیم عامه و زیدیه، عامه و خاصه و شیعه، جارودیه جزو شیعه تلقی می‌شوند از زیدیه و سایر فرق زیدیه مثل بتریه و اینها جزو عامه تلقی می‌شوند. حسن بن صالح جزو عامه‌شان است.

س: اثبات الوصیه نوشته صاحب مروج الذهب نیست دیگر؟

ج: نه اثبات الوصیه را من مفصل بحثش را کردم. ظاهرا کتاب الاوصیاء شلمغانی است. من یک دو جلسه در همین مورد صحبت کردم و بعضی از دوستان نوشتند. یک مقاله‌ای است شاید منتشر بشود به زودی. یک مقاله‌ای هم بعضی تنظیم کردند، من دیدمش، در مورد اینکه این صاحب این اثبات الوصیه همان کتاب الاوصیاء شلمغانی است.

س: در مورد بتریه عبارت قشنگی دارد، می‌گوید افضل هذه الاصناف عند العامه بتریه

ج: بله، بله، همین جور است. یعنی در واقع سنی‌ها از زیدیه بتریه را بیشتر می‌پسندند، شیعه‌ها از زیدیه جارودیه را می‌پسندند. این است که مثلا ابن عقده که جارودی هست در شیعه جایگاه داشته، ولی بتریه جایگاه نداشتند، آنها خب چیز نبودند. اینها این شکلی است.

س: در امامت زید مشترک هستند؟

ج: در امام زید مشترک هستند، همه در امامت زید مشترک هستند، ولی امامتی که گاهی اوقات با پذیرش آن چهار خلیفه اول است که بتریه این جور هستند، ولی زیدیه مثلا جارودیه بدون پذیرش آن خلفای سه گانه اول را قبول ندارند.

خب حالا، این عرض کنم خدمت شما سعید بن جبیر، کجا بودیم؟ کسانی که قائل به عدم زکات هستند، شعبی و شریح و سعید بن جبیر و سعید بن مصیب و ابو جعفر الباقر علیه السلام، اهل عراق سواء سفیان؛ اهل عراق مراد ابو حنیفه و آنهاست عمدتا. حالا یک توضیحی دارد که توضیحش را بعد می‌دهم. ابووائل، عبدالله بن مبارک؛ این هم این.

در مورد این اهل عراق سواء سفیان، و همچنین اصلا در مورد این قول سوم، یک مطلبی در مغنی ابن قدامه هست، عبارتش این است در مغنی جلد 2، صفحه 488 در ذیل زکات صبی و مجنون دارد: قال الحسن و سعید بن المصیب و سعید بن الجبیر و ابو وائل و النخعی و ابو حنیفه لا تجب الزکاة فی اموالهما؛ این اموالهما باز همان ابهام در آن وجود دارد که مراد از این اموال خصوص ذهب و فضه است یا غیر آن را هم شامل می‌شود. اینجا یک قرینه‌ای در ذیلش هست که شاید نشان بدهد که مراد خصوص ذهب و فضه است. می‌گوید و قال ابو حنیفه یجب العشر فی زروعهما و ثمرتهما، در زروع و ثمر، این اموال را در مقابل زروع قرار داده و علی القاعده مراد از این اموال مراد آن ذهب و فضه باشد.

علی ای تقدیر این اقوال دیگری که حسن و سعید بن مصیب و سعید بن جبیر و ابووائل و نخعی، تعبیراتی که از اینها نقل شده اینها بحث عمدتا تعبیراتشان مثلا من بعضی از تعبیراتشان را، مثلا ابراهیم نخعی می‌گوید: لا زکاة فی مال الیتیم حتی یدرک، لیس فی مال الیتیم زکاة؛ حسن بصری می‌گوید فی زکاة مال الیتیم لیست علی واجبه؛ لیس فی مال الیتیم زکاة؛ همین حسن بصری یک جایی حتی تصریح به این چیز می‌کند، می‌گوید یوخذ من النخل و الماشیه و اما المال فحتی ... فرق گذاشته بین نخل و ماشیه و مال. این است که من ولو این را در این قسم اول ذکر کردم، در این لیس فیه زکاة، ولی یک مقداری تأمل هست، شاید بهتر باشد این را در قسم سوم ذکر کنیم.

قسم سوم این است که گفتند در ماشیه و انعام زکات هست ولی در ذهب و فضه زکات نیست. که حسن بصری دارد، ابن شبرمه دارد، اینجوری گرفتند. و احتمالا عرض می‌کنم احتمالا سعید بن مصیب و سعید بن جبیر و ابو وائل و نخعی و همین هست و ابوحنیفه هم، البته ابو حنیفه تعبیری که دارد در مورد ماشیه ندارد، در مورد این است که لا تجب الزکاة فی اموالهما و یجب العشر فی زروعهما، اما ماشیه را به کدام ملحق کرده عبارتش روشن نیست. و تجب صدقة الفطر علیهما، صدقة الفطر را هم واجب کرده است.

این است که مراد از این یخالف الناس اولا فی مال الیتیم مراد از این ناس عرض کردم عمدتا اسامی‌شان را ذکر کردم که آن کسانی هستند که اسامی‌شان ذکر شد.

خب، دو تا قول دیگر هم در عامه در لابلای حرف‌های عامه استفاده می‌شود. این دو تا قول را هم بگویم برای فهم بعضی از روایات ما تا حدودی موثر است.

یکی اینکه هاشم بن عروه از پدرش نقل می‌کند، عبارت این را هم، هشام بن عروه معذرت می‌خواهم، هشام بن عروه از پدرش نقل می‌کند، انه کان عنده مال یتیم فکان یزکی، و لا یستوعب الزکاة، می‌گوید زکات را کامل استیعاب نمی‌کرده، قال ابو عبید انه کان یرزخ منه، یک مقداری کم می‌گذاشته و امثال اینها. این در اموال ابن زنجویه، جلد 4، صفحه 64، اموال قاسم بن سلام، جلد 3، صفحه 52 است. تعبیر این است می‌گوید فکان یزکی، ممکن است عقیده به اصطلاح خود این هشام عروه، این باشدکه زکات واجب نیست، ولی زکات جایز است، یعنی مستحب مثلا می‌دانسته. مستحب می‌دانسته به خاطر همین چیزی که مستحب است، خودش ولی بوده، ولی آن یتیم بوده، این عمل مستحب را انجام می‌داده در مال یتیم. از آن وجوب در نمی‌آید، آن که در می‌آید این است که جواز تزکیه، و به خاطر همین هم شاید یرزخ بوده، چون عمل مستحبی بوده، خب این مستحبی را می‌خواسته هم عمل کند هم عمل نکند، یک حالت بینابینی قرار می‌داده. این است که رأی هشام بن عروه این که معلوم نیست که این یک دیدگاهی بر خلاف دیدگاه‌های دیگر باشد و متفاوت باشد با آن دیدگاه‌های دیگر. یعنی پدر هشام بن عروه.

خب این یک.

س: تفصیل هم می‌شود بکنیم، تفصیل بگوییم این اموالش مثلا حساب نکرده، غلات و اینها را حساب می‌کرده

ج: نه نه می‌گوید کان لا یرزخ، کم می‌گذاشته، یعنی چیز می‌گذاشته، نه آن ظاهرش این است که به اصطلاح کامل...

این اصلا توش نخوابیده که واجب می‌دانسته، واجب نمی‌دانسته، می‌گوید یتیمی در اختیارش بود، مال یتیم را زکاتش را می‌داد. این مسلمش این است که جایز می‌دانسته، اما واجب باشد زکات و اینها، این توش نخوابیده. این است که معلوم نیست که این یک قول جدیدی باشد، این ممکن است جزو، به یک معنا قول جدیدی باشد. چون آنها که واجب نمی‌دانند، جایز هم نمی‌دانستند، آنهایی که واجب می‌دانستند دیگر مستحب نمی‌دانستند. این به این معنا شاید یک قول جدیدی تلقی بشود که کأن ممکن است مستحب باشد. به هر حال این است دیگر حالا هر چه از عبارت در بیاورید همین مقدار است و بیشتر از این نیست.

یک نکته دیگری که هست این است که یک قول دیگری اینجا وجود دارد، آن قول هست که سفیان ثوری مطرح می‌کند. و آن را هم به عبدالله بن مسعود نسبت داده شده. آن این است که یحکی در مغنی ابن قدامه، جلد 2، ص 488 دارد. یحکی عن ابن مسعود و الثوی و الاوزاعی انهم قالوا تجب الزکاة و لا تخرج حتی یبلغ الصبی و یفیق المعتوه، قال ابن مسعود احص، یعنی آن ولی، ما یجب فی مال الیتیم من الزکاة فاذا بلغ اعلمه فان شاء زکی و ان شاء لم یزکی، این مغنی ابن قدامه.

البته عبارتی که از ابن مسعود در بعضی از منابعشان نقل شده متفاوت هست با این عبارتی که اینجا نقل کردند. ابن مسعود مایجب ندارد، در نقلی که در اموال در آثار ابی یوسف هست. در آثار ابی یوسف جلد 1، صفحه 458 این هست: عن مجاهد عن ابن مسعود انه قال احص ما فی مال الیتیم من الزکاة فاذا بلغ فاخبره بذلک؛ احص ما فی مال الیتیم، اما واجب است واجب نیست و امثال اینها، این را ندارد.

تعبیر دیگری که در اموال قاسم بن سلام هم هست عین همین است؛ عن ابن مسعود قال احص ما فی مال الیتیم من الزکاة فاذا بلغ و انست منه رشدا فاخبره فان شاء زکی و ان شاء ترک؛ عبارت این است، عبارت خیلی واضح نیست که واجب می‌داند، واجب نمی‌داند.

البته در مورد این عبارت یک بحث مفصلی ابو عبید کرده، در مورد قول، ابوعبید در کتاب الاموال، در اموال، نه ابن زنجویه، در اموال ابن زنجویه هست ولی از همان ابو عبید. از ابو عبید مطلب را نقل می‌کند، ظاهرا بقیه‌اش هم مال ابو عبید است. آره آره بقیه‌اش مال ابو عبید است. ابو عبید نقل می‌کند در اموال ابن زنجویه، جلد 4، ص65، خیلی مفصل درباره اینکه این عبارت ابن مسعود واجب می‌داند یاواجب نمی‌داند. می‌خواهد بگوید واجب می‌دانسته، اصرار دارد در اینکه بگوید واجب می‌دانسته، ولی می‌گوید اصلا اینکه می‌گوید حتما باید احصا کند این نشانگر این است که واجب می‌دانسته و امثال اینها.

به هر حال عبارت ابن مسعود این است، عبارت ابن مسعود این است. من از آن وجوب به نظرم استفاده نمی‌شود. بر خلاف برداشتی که ابو عبید و اینها کردند. آن ممکن است وظیفه داشته باشد احصاء کند، چون بعدا اختیار با خود صبی باشد که می‌خواهد، ان شاء زکی و ان شاء لم یزکی، ظاهرش این است که اختیار دارد، نه اینکه اگر می‌خواهد معصیت کند، نمی‌خواهد معصیت نکند. این لحن، لحن این نیست که، لحن این است که برایش واجب نیست. ولی او وظیفه‌اش این است که مقدار زکاتش را تعیین کند، اگر خواست بچه بعدا زکات بدهد، بداند که چقدر زکات در مالش تعلق گرفته بوده. این با استحباب زکات در مال یتیم هم سازگار است. این است که قول ابن مسعود خیلی در مسئله روشن نیست.

خب حالا یک نکاتی، دو تا نکته در مورد اقوال عامه عرض بکنم؛ شعبی و شریح که استاد شعبی بوده، اینها یک عبارتی دارند، من عبارت را بخوانم؛ من یک جوری می‌خواهم معنا کنم ببینیم معنای ما درست است یا غلط؛ سعید بن، این عبارت از مصنف ابن ابی شیبه، جلد 2، صفحه 380 است. سعید بن دینار می‌گوید سألت الشعبی عن مال الیتیم فیه زکاة، قال نعم ولو کان عندی ما زکیته؛ این یعنی چی؟ نعم ولو کان عندی ما زکیته؛ این عبارت. عین همین هم از شریح نقل شده است. عن شریح قال سئل فی مال الیتیم افیه زکاة؟ قال نعم ولو کان عندی ما زکیته؛ من فکر می‌کنم این اشاره به فتوای دارج بوده است. یعنی می‌گوید فتوایی که آن موقع بوده به خصوص فتوای عمرهم این بوده که زکات دارد. می‌خواهد بگوید فتوای متعارفی که تو هم باید از آن فتوا تبعیت کنی این است که زکات دارد، ولی من عقیده خودم این است که زکات ندارد. عقیده خودش را در چیز اعلام می‌دارد. ولی آن چیزی که متعارف بوده، همین تعبیری که امام علیه السلام هم در این روایت بود، یخالف الناس، آن فتوای دارجی که در آن موقع مطرح بوده، فتوا به وجوب زکات بوده است؛ فتوای به عدم وجوب یک فتوای خاصی بوده و شعبی و شریح قاضی که اینها با همدیگر مرتبط هم بودند، شعبی شاگرد اصلی شریح است. واینها خودشان قائل نبودند، ولی به هر حال آن فتوایی را هم که نقل می‌کردند فتوای به خصوص عمر که اینها در چیزهای قضایی معمولا مبنای کار آنها، مبنای کار عمر بوده است.

خب این هم اینجا.

س: نیازی نیست دأب اینها، دأب رایجشان را در بیاوریم ببینیم در سایر شذوذات و مخالفت‌هایشان هم همین جور عمل می‌کردند؟

ج: دیگر من این جوری فکر می‌کنم، حالا عبارت را اینجوری معنا می‌کنم، حالا الله اعلم.

س: طبق نقل عامه حضرت علی(ع) قائل به زکات...

ج: طبق نقل اینها، نقل عامه، حالا این نکاتی دارد من، روایات ما این را تخطئه کرده. روایات ما این را تخطئه کرده، من می‌رسم، تخطئه روایات را می‌خوانم برایتان.

خب این روایت. روایت بعدی روایت قرب الاسناد است. محمد بن خالد الطیالسی عن العلا قال قلت لابی عبدالله علیه السلام هل علی مال الیتیم زکاة؟ قال لا. قلت هل علی الحلی زکاة؟ قال لا. این که در مقابل مال بحث حلی را مطرح می‌کند، فکر می‌کنم اشاره به این است که دو جور می‌شود این را معنا کرد؛ که چرا مال یتیم را آنجا مطرح کرده. مال ممکن است مراد ذهب و فضه مسکوک مراد باشد، ذهب و فضه مسکوک مراد باشد و هل علی الحلی زکاة ذهب و فضه غیر مسکوک؛ کأن مال به آن ذهب و فضه مسکوک می‌گفتند. این یک.

نکته دوم اینکه هل علی مال الیتیم زکاة، مراد از این زکاتی که بر مال یتیم بوده، مال یتیمی که تجارت با آن می‌شده؛ چون در روایات ما بعضی روایات هست که می‌گوید که اگر تجارت بکنند با مال یتیم زکات واجب است. این در واقع این که حلی را جداگانه تخصیص به ذکر داده، یا مراد از آن مالی که می‌گوید زکات ندارد، می‌گوید مالی که تجارت شده زکات ندارد. این حلی در واقع به اعتبار اینکه زکات، معمولا تجارت با ذهب و فضه مسکوک می‌شده. هر دوش به یک معناست، من می‌خواهم بگویم مراد از مال یتیم اینجا ذهب و فضه مسکوک است؛ ولی از دو حیث؛ یک حیث این است که اصلا خود ذهب و فضه بما هو ذهب و فضه، ذهب و فضه مسکوک کأن موضوعیت داشته باشند، یکی اینکه به اعتبار اینکه اصلا سوال قبلی از آن ذهب و فضه که یتجر به بوده. حالا بعد روایاتش را می‌خوانیم که تفصیلی قائل شده بین جاهایی که تجارت شده باشد یا تجارت نشده باشد.

علی ای تقدیر خیلی مستبعد هست این مال یتیم مراد مطلق مال باشد. معنای عامی که برای مال عرض کردم. این باید یا ذهب و فضه، باید علی القاعده ذهب و فضه مسکوک باشد، آن هم ذهب و فضه مسکوک، با قید مسکوک بودن.

و من تصورم این است که ما از روایاتی که تعبیر مال یتیم کرده، این است که مراد را اعم از ذهب وفضه بگیریم مشکل است. آن روایات هیچ نمی‌توانیم ما اعم بگیریم. این مقداری که از روایات مسلم می‌توانیم استفاده کنیم این است که در ذهب و فضه به خصوص ذهب و فضه مسکوک نیست. اما بیشتر از آن آیا زکات هست یا نیست، از آن روایت استفاده نمی‌شود. باید به یک روایت دیگری تمسک کنیم که، البته روایت هست، ولی آن روایات به نظر می‌رسد کافی نیست برای اثبات مطلب.

خب این هم این مطلب.

یک روایتی روایت عوالی دارد، قال علیه السلام اسعو فی اموال الیتامی کی لا تأکله الصدقه؛ اینجا اسعو نقل کرده؛ در نقل عامه یک تعبیری روایتی مکرر وارد شده، احتمال می‌دهم این اسعو محرف آن باشد، ابتغوا دارد، ابتغوا، این روایتی هست که در مسند شافعی، جلد 1، صفحه 392 هست، ابتغوا فی مال الیتیم او فی مال الیتامی لا تذهبها او لا تستهلکا الصدقه؛ این در مسند شافعی، ترتیب سنی جلد 1، صفحه 224؛ مستند عبدالرزاق هم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابتغوا فی مال الیتیم لا تذهبه الزکاة؛ اینجا کلی لا تأکله الصدقه، این کی لا تأکله الصدقه را هم شبیه همین در چیزهای عامه هست، من ولی لیتیم مالا فالیتجر به و لا یدعه حتی تأکله الصدقه یا تأکله الصدقه؛ این تعبیر این است.

اینها در واقع اتجروا من اسعو با ابتغوا خیلی شبیه هم نوشته می‌شود؛ کأن نقطه گذاشته نشده اینها اسعو خواندند؛ ولی در نقل عامه اینهایی که هست همه ابتغوا هست که...

می‌گوید که البته من دو جور می‌شود معنا کرد؛ یک معنایش این است که اگر شما مال صبی را تجارت کردید دیگر زکات به آن تعلق نمی‌گیرد. شرط تعلق زکات این است که با آن تجارت نشده باشد و الا اگر تجارت بشود دیگر زکات تعلق نمی‌گیرد. این یک جور. یک جور دیگر این است که نه اینکه زکات به آن تعلق نمی‌گیرد، می‌گوید با مالش تجارت کنید، تجارت به طور طبیعی مال را زیاد می‌کند، بنابراین زکات هم به آن تعلق بگیرد، در قبال او هم پول به دست آوردید، زکات باعث نمی‌شود این تمام بشود، خب هی چیز اضافه می‌شود، تمام نمی‌شود دیگر. شاید این دومی روشن‌تر باشد، مراد از روایت این معنا باشد که به اصطلاح بعد از، اگر هم تجارت هم باشد باز هم زکات در آن واجب است؛ لازم نیست صامت باشد تا زکات واجب نباشد. حالا این روایت عامی است و در منابع ما نیست، خیلی مهم نیست.

جعفریات دارد: و باسناده عن علی علیه السلام قال مال الیتیم یکون عند الوصی لا یحرکه حتی هکذا، حتی هکذا، شاید حضرت مثلا اشاره کرده که تا بزرگ بشود حتی هکذا یعنی حتی یبلغ، در بعضی نقل‌ها هست حتی یبلغ. و لیس علیه زکاة حتی یبلغ، آن هم مثلا فرض کنید با دستشان اشاره کردند که تا وقتی که، یا مثلا سیبیل نشان دادند، یک چیزی که نشانه مرد شدن و امثال اینها باشد حضرت نشان دادند به اینها.

عرض کنم خدمت شما، و لیس علیه زکاة حتی یبلغ، این دو جور معنا ممکن است داشته باشد. یک معنا این است که بر ولی‌اش وظیفه‌ای نیست. زکات در همان مطلبی که عامه نقل کرده بودند از ابن مسعود و اینها، که بعد که بزرگ شد، این یحکی عن ابن مسعود و الثوری و الاوزاعی انهم قالوا تجب الزکاة، تجب الزکاة و لا تخرج حتی یبلغ الصبی و یفیق المعتوه، که مراد این هست که لیس علیه زکاة یعنی اخراج زکات واجب نیست، حتی یبلغ، و الا اصل وجوب زکات است.

یک جور دیگر این است که اصل وجوب زکات هم می‌خواهد بگوید که نیست. وقتی بالغ شد تازه وجوب زکات می‌آید. روایات ما این معنا را می‌گوید، البته این جعفریات خیلی با نقل‌های عامه تطابق دارد و اینها، عبارت مبهم است که مراد این است که اصل وجوب الزکاة شرطش بلوغ است یا شرط وجوب الاخراج بلوغ هست.

روایات ما برای دفع این احتمالات اصلا تصریح دارد. روایت بعدی را ملاحظه بفرمایید. علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن حریز عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لیس علی مال الیتیم زکاة، لیس علی مال الیتیم زکاة، توجه بفرمایید، نه اینکه بر خود صبی زکات نیست که بگوییم اخراج؛ خود مال یتیم اصلا متعلق به زکات نیست.

و ان بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکاة، این می‌خواهد نفی کند همان احتمالی که عامه گفتند که بعد از بلوغ وجوب می‌آید نسبت به آن چیزهایی که، و لیس علیه، یعنی علی الیتیم لما مضی زکاة و لا علیه فی ما بقی حتی یدرک، فاذا ادرک فانما و لا علیه، یعنی لیس علی الیتیم، فی ما خلاصه، بله، حتی یدرک فاذا ادرک فانما علیه زکاة واحده ثم کان علیه مثل ما علی غیره من الناس؛ این فانما علیه زکاة واحده، یعنی چی؟ من این احتمال را می‌دهم که مراد این هست که فرض کنید غلات؛ غلات لازم نیست از اول سال این شخص بالغ باشد. همین که موقع بدو الصلا بالغ باشد کافی است. همچنین در، حالا اینکه عرض کنم

س: یعنی یک سال بگذرد مثلا

ج: لازم نیست کل حول در بلوغ بگذرد. موقعی که زکات می‌شود اگر بالغ باشد زکات واجب می‌شود. احتمال می‌دهم مراد این باشد، حالا این را داشته باشید، بعدا در مورد این صحبت می‌کنیم.

خب این هم این روایت.

روایت بعدی روایتی هست علی بن حسن بن فضال، این روایت بعدی را در تهذیب

س: الان در این روایت فرق بلوغ و ادراک چیست؟

ج: ظاهرا فرقی ندارد. ظاهرا فرقی ندارد.

س: و ان بلغ الیتیم فلیس علیه حتی یدرک

ج: مگر بگوییم حتی یدرک یعنی مثلا باید چیز هم بشود، ادرک یعنی مثلا بلوغ عقلی هم پیدا کند تا وجوب بیاید و امثال اینها.

س: به معنای رشد

ج: یعنی رشد مثلا

یعنی تا به رشد نرسد مال در اختیارش نمی‌گذارند که واجب باشد زکاتش را اخراج کند. باید به رشد برسند تا مال در اختیارش بگذارند، واجب بشود که زکات را ادا کند.

س: اینها همه در فروضی است که یتیم باشد نه نابالغ

ج: نه بلغ الیتیم،

س: نه اصلا موضوع یتیم باشد

ج: موضوع که یتیم است دیگر. و ان بلغ لیس علی مال الیتیم زکاة و ان بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکاة و لا علیه فی ما

س: تعمیم بدهیم به کل نابالغ

ج: نه حالا آن بحثش را می‌کنیم، صبر کنید، آن کل نابالغ و اینها یک بحث دیگری دارد در مورد آن صحبت می‌کنیم. آن یک بحث جدا دارد.

س: ثم کان علیه مثل ما

ج: علی غیره من الناس

س: یعنی چی؟

ج: می‌گوید که بعد از آن هم مثل سایر مردم می‌شود دیگر. دیگر تمام شد دیگر.

س: چه جور بوده مگر، انما علیه زکاة واحده

ج: می‌گوید یک زکات واحده، می‌گوید آن لازم نیست که موقع بلوغ، سال‌های پیش را بپردازد، این یک سال را می‌پردازد، یعنی همین مقدار که موقع بلوغ چیز باشد، بالغ باشد، موقع به اصطلاح وجوب زکات بالغ باشد، همین مقدار کفایت می‌کند. اینجوری شاید مراد باشد.

خب روایت بعدی روایت ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام این روایت در تهذیب، جلد 4، صفحه 29، اینجوری نقل شده: فاما ما رواه علی بن الحسن عن حماد عن حریز عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام؛ حمادی که از حریز نقل می‌کند حماد بن عیسی است. ولی علی بن حسن از حماد بن عیسی مستقیم نقل نمی‌کند. علی بن حسن بن فضال می‌گوید من از پدرم به اصطلاح نقل حدیث نمی‌کنم به دلیل اینکه کنت آن زمانی بود که خلاصه نمی‌فهمیدم و امثال اینها. پدر علی بن حسن فضال که حسن بن علی بن فضال، سال 221 یا سال 224، این سال‌ها از دنیا رفته؛ حماد بن عیسی 207 یا 208 از دنیا رفته؛ یعنی سال‌ها قبل از آن به اصطلاح حسن بن علی بن فضال از دنیا رفته. وقتی علی بن حسن بن فضال از پدرش می‌گوید من حدیث مستقیم نقل نمی‌کنم، دیگر از حماد بن عیسی که پانزده سال شاید قبل از او از دنیا رفته به طریق اولی نقل نمی‌کند.

این روایت سقط دارد، در استبصار، ساقطش را آورده. در استبصار علی بن حسن بن فضال عن العباس عن حماد است. این عباس هم عباس بن عامر است. این عباس عامر در روایت‌های دیگر همین باب در تهذیب، جلد همین، همین اصلا دو تا روایت قبلش، علی بن حسن بن فضال عن العباس بن عامر عن ابان بن عثمان عن منصور صیقل، قال سألت اباعبدالله علیه السلام المال الیتیم یعمل به، که این هم در مورد مال یتیم است. که این دو تا روایت پشت سر هم بوده، روایت دوم به تعلیق به سند قبل عباسش را حذف کرده بوده، علی بن حسن بن فضال. شیخ موقع نوشتن تهذیب توجهی به این سقط نکرده، بعد هم که استبصار را خواسته بنویسد، مراجعه کرده به اصل کتاب علی بن حسن فضال، عن العباس را اضافه کرده است. این عن العباس باید اینجا اضافه بشود که مراد عباس بن عامر است.

عباس بن عامر البته سنش یک قدری طولانی بوده، معمر بوده و علی بن حسن فضال آن را درک می‌کند. عباس بن عامر هم تا حدودی با خود، کمی معمر بودنش باعث می‌شود که علی بن حسن فضال راحت او را درک کند.

خب این بحث فعلا تمام تا من بقیه روایات را بخوانیم. انشاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین